

کنش‌مندی و زیبایی زندگی

حسن پارسایی



عنوان کتاب: خانواده ساکن بن بست
نویسنده: ایو گارنت
مترجم: نوشین ریشه‌ری
ناشر: نگارینه
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۵
شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
تعداد صفحات: ۱۶۰ صفحه
بها: ۱۶۰۰ تومان

وقتی همه چیز به محتومیت و محکومیت طبقاتی می‌انجامد و شرایط اجتماعی، شکل از پیش تعیین شده‌ای برای زندگی یک خانواده معین کرده است، آیا می‌توان از این شرایط بسته، راهی به بیرون جست؟ آیا برای از بین بردن برخی از این محرومیت‌ها و محدودیت‌ها، می‌توان به توانایی‌ها و استعداد‌های درونی خویش متکی بود؟
رمان خانواده ساکن بن بست، اثر «ایو گارنت»، می‌کوشد تلاش‌ها و دغدغه‌های افراد، مخصوصاً کودکان و نوجوانان خانواده را برای «برون‌شدن» از این تنگناها نشان بدهد و هم‌زمان اندیشه‌ها، اعمال و شیوه‌های خاص‌شان را برای اثبات ارزش‌های انسانی‌شان، به تحلیل درآورد.

این اثر، به خانواده‌ای در طبقه پایین اجتماع نظر دارد که در آن والدین فقیر هستند: «جو» سپور است و «رزی» رختشویی می‌کند. با وجود این، هر دو رضایتی باطنی دارند و در کارشان که پایین‌ترین و پست‌ترین شغل‌ها به حساب می‌آید، نوعی ارزش و معنا یافته‌اند که برای آن‌ها سلامت روان و شادی باطنی به همراه داشته است. «رزی» می‌گوید: «سپور بودن که گناه نیست. ما هم از اهالی همین شهر هستیم، خواهش می‌کنم به من بگو که اگر تو آشغال‌ها را جمع نمی‌کردی و من لباس‌های این مردم را نمی‌شستم، آن‌ها چه وضعیتی داشتند؟» (صفحه ۱۲)

این زوج با تولید مثل و به عبارتی، تکثیر خودشان شاد و خشنود هستند و برآند از آن‌چه در محیط زندگی‌شان وجود دارد، برای خانواده خویش استفاده کنند؛ حتی اگر این چیز یک تابلوی نقاشی باشد. «رزی» هر کاری که می‌کند، به پس‌زمینه‌ای فرهنگی برای معنابخشی و نیز درآمیختگی‌شان با محیط اجتماعی می‌انجامد. او قبل از ازدواج به بچه‌دار شدن، مادر شدن و حتی پیدا کردن یک اسم برای بچه‌اش می‌اندیشد و برای این کار، از اسم یک تابلو نقاشی که ترکیبی از اسم گل‌هاست، کمک می‌گیرد. او از این هم فراتر می‌رود و جنسیت بچه‌اش را با اطمینان کامل، از قبل پیش‌بینی می‌کند. به گفت‌وگوی «رزی» و شوهرش توجه کنید:

«جو، می‌دانی، وقتی ازدواج کردیم، من دوست دارم اسم اولین بچه‌مان را «میخک پُرپر، زنبق، رز» بگذاریم. البته این اسم یادآور نام من هم خواهد بود. ولی ما نام میخک پُرپر یا زنبق را قبل از رز می‌گذاریم.»

جو پرسید: «خوب اگر بچه پسر بود، آن وقت چی؟»
رز می‌آهسته گفت: «این اتفاق نخواهد افتاد.» (صفحه‌های ۷ و ۸)

جو و رزی گرچه فقیر و ندارند، توالد و تناسل را نوعی برکت به حساب می‌آورند و بین پسر و دختر هم فرق نمی‌گذارند. از نظر آن‌ها- خصوصاً مادر که وظیفه و توانایی به دنیا آوردن بچه را دارد- هر نوزاد دختر یکی از «گل‌های باغ زندگی» به حساب می‌آید. مادر که خودش هم اسمش رزی است و به گل رز منتسب می‌شود، بعد از یافتن یک اسم «گل‌گونه» برای آخرین بچه‌اش، از شادی فریاد می‌زند و به طرف گهواره بچه می‌رود:

«رز می‌فریاد کشید: «یک اسم گل‌گونه دیگر!» بعد به طرف گهواره دوید و نوزاد خوابیده را در آغوش گرفت و در حالی که با بوسه‌ای پُر سر و صدا او را بیدار می‌کرد، افزود: «بله، یک اسم گل‌گونه دیگر!»

جو فریاد زد: «چی؟ دست بردار، من اجازه نمی‌دهم پسر به نام میخک پُرپر نامیده شود.»
رز می‌هم در مقابل فریاد زد: «او ویلیام است؛ ویلیام شیرین. خودش هم مثل اسمش شیرین و دوست‌داشتنی است. او باعث شد من یک اسکناس یک پوندی بابت به دنیا آمدنش هدیه بگیرم.» (صفحه ۱۴)

لیلی رز که یک دختر دوازده‌ساله و بزرگ‌ترین فرزند خانواده است، طبق معمول، وظیفه بهداشت و مراقبت از خواهر و برادرهای کوچک را به عهده دارد (صفحه ۱۵) که برای او نوعی تمرین و آزمون «مادر بودن» به شمار می‌رود. لیلی رز چون نسل دوم بعد از مادرش به حساب می‌آید، به فراخور زمان خویش و نیز آینده‌نگری‌هایی که معمولاً نسل جوان‌تر برای خود دارد و با توجه به این که دختر هم هست، می‌خواهد کار مادرش، یعنی رختشویی را به شکل توسعه‌یافته‌ای ادامه دهد. او آرزو دارد یک کارگاه بزرگ «رختشویی با دستگاه» راه بیندازد، کارگر استخدام کند و خودش مدیر آن باشد:

«آرزوی بزرگ او داشتن یک رختشویی‌خانه شخصی، البته نه مثل مادرش شست‌وشوی دستی، بلکه یک رختشویی‌خانه ماشینی، با یک‌دوجین کارگر در یونیفورم‌های هم‌شکل و هم‌رنگ بود. او می‌خواست به کارگزارش ریاست کند و قسمت‌های مختلف کارگاهش را به همه نشان دهد یا در دفتر بنشیند و نامه‌هایی برای مشتریان خود، در رابطه با دستمال‌ها یا ملافه‌های لکه‌دار بنویسد.» (صفحه ۱۶)

رز می‌نمونه کامل یک مادر دلسوز و مهربان است. او به بچه‌هایش عشق می‌ورزد و هرگز نمی‌نالد و شکایت نمی‌کند. همه این‌ها حاصل اعتماد به نفس و عشق او به زندگی است. او در مورد بچه آخرش می‌گوید: «او به خوبی قد می‌کشد. پزشک درمانگاه عقیده دارد که او سالم‌ترین کودک این ناحیه است. می‌دانید، من هفته‌ای یک بار او را برای معاینه و وزن کردن آن‌جا می‌برم.» (صفحه ۲۱)

این در شرایطی است که خانواده با فقر شدید هم‌گریبانگیر شده است: «در همین زمان، عمه بچه‌ها می‌میرد و رزی چند جفت از پوتین‌های افراد خانواده را می‌فروشد تا تاج‌گلی مخصوص برای مراسم تدفین او فراهم کند.» (صفحه ۲۰)

مدیریت سنجیده و حساب شده خانوادگی، نبودن تنبیه بدنی، شیوه برخورد درست با فرزند خاطی و اعطای مسئولیت مجدد به او، از ارزش‌های تربیتی و



وقتی همه چیز به محتومیت و محکومیت طبقاتی می‌انجامد و شرایط اجتماعی، شکل از پیش تعیین شده‌ای برای زندگی یک خانواده معین کرده است،

آیا می‌توان از این شرایط بسته، راهی به بیرون جست؟ آیا برای از بین بردن برخی از این محرومیت‌ها و محدودیت‌ها، می‌توان به توانایی‌ها و استعداد‌های درونی خویش متکی بود؟

رمان از زندگی انسان‌های عادی آشنایی زدایی می‌کند و می‌کوشد معانی، زیبایی‌ها و حتی لذات نهفته در این نوع زندگی را برای مخاطب بازشناسی کند تا جایی که همه چیز و همه پدیده‌ها، از حالت عادی به در می‌آیند و جلوه‌های نوین و حس‌آمیز دلپذیری به خود می‌گیرند و همه این‌ها همانا به درون، نوع نگرش و تلقی ذهنی و عاطفی انسان از زندگی بستگی دارد.

اخلاقی رمان خانواده ساکن بن بست است: «امروز مربا نمی‌خوری و در ضمن، از کیک روز یک‌شنبه هم خبری نیست. حالا دیگر گریه نکن. زود باش کنتری را روی اجاق بگذار و ترتیب چای را بده.» (صفحه ۱۹) این نوع نگاه تربیتی و متناسب رزی، با رویکرد خانم بیزلی که کتش توسط لیلی‌رز به هنگام اتو کردن سوخته، بعداً کامل‌تر می‌شود و حتی عاملی برای تشویق و ترغیب به بهتر بودن (صفحه ۲۳) و شادی لیلی‌رز (صفحه ۲۴) عمل می‌کند.

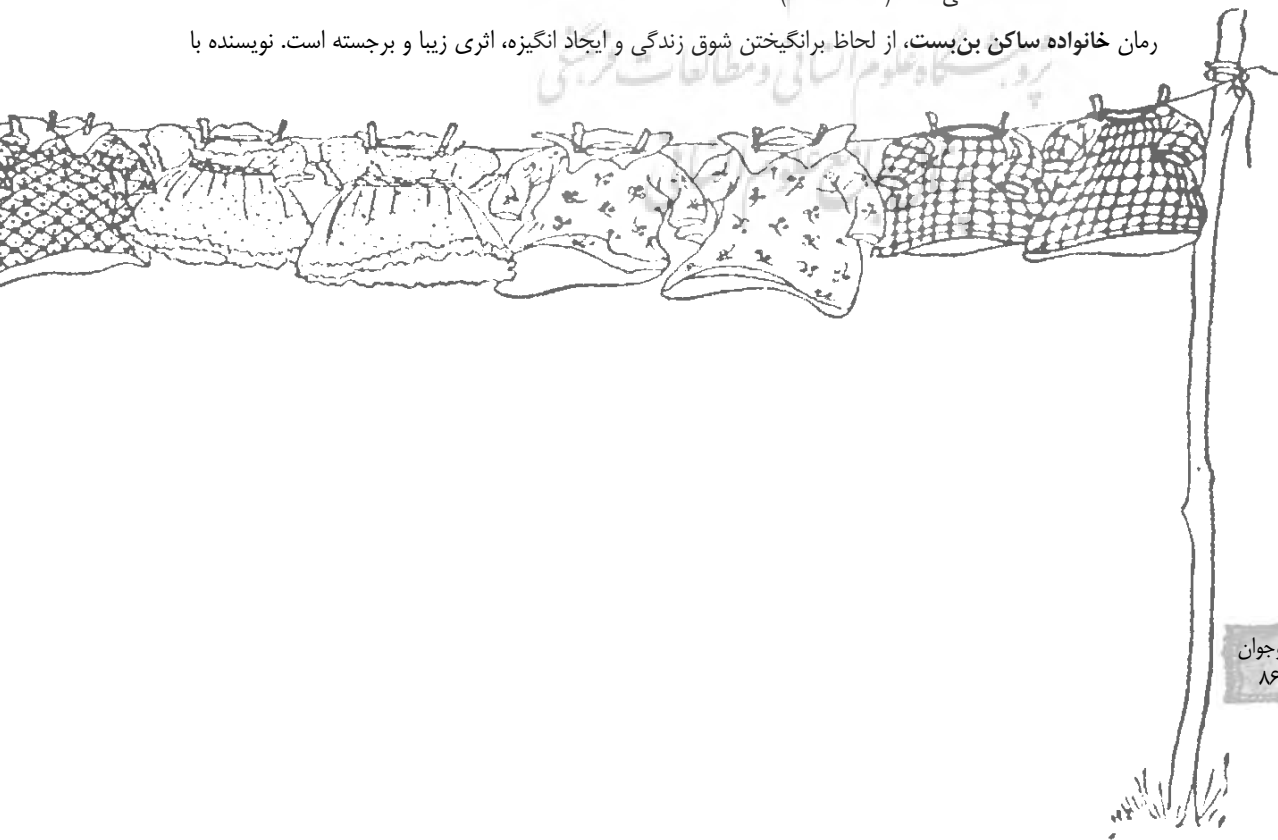
رمان از زندگی انسان‌های عادی آشنایی‌زدایی می‌کند و می‌کوشد معانی، زیبایی‌ها و حتی لذات نهفته در این نوع زندگی را برای مخاطب بازشناسی کند تا جایی که همه چیز و همه پدیده‌ها، از حالت عادی به در می‌آیند و جلوه‌های نوین و حس‌آمیز دلپذیری به خود می‌گیرند و همه این‌ها همانا به درون، نوع نگرش و تلقی ذهنی و عاطفی انسان از زندگی بستگی دارد. در این اثر، احساسات عاطفی و انسانی و از جمله «حواس پنج‌گانه»، کاربری بالایی پیدا کرده‌اند. نویسنده در اصل، به کمک همین‌ها موفق می‌شود و مخاطب را به اندیشه‌ورزی و نتیجه‌گیری تازه‌ای وا دارد. او را برمی‌انگیزد تا آن‌چه را عادی می‌پندارد، دوباره ارزیابی و برای خود معنا کند؛ چرا که ظرفیت و پویایی زندگی را مربوط می‌داند به این‌که دو عنصر احساسی و اندیشه، چگونه و تا چه حد در زندگی دخالت داشته باشند.

نویسنده، خانواده فقیر «راجلز» را به عنوان نماد طبقه پایین جامعه انگلستان معرفی می‌کند که در آن، بر اساس یک نظام تربیتی خودجوش، نوعی تقسیم کار اجتماعی شکل گرفته و همین عامل اولیه‌ای برای اداره کردن امورات خانواده است. بدون کمک فردی هر کدام از بچه‌ها، توانایی و استطاعت نگاه‌داری و پرورش آن‌ها به خوبی میسر نیست.

گاهی نیازهای فردی بچه‌ها و الزامات و ضرورت‌های اجتماعی خانواده، با هم اصطکاک پیدا می‌کنند و موقعیت آن‌ها کنش‌مندتر و دغدغه‌زاتر می‌شود. مثلاً جو می‌خواهد به رستوران برود و آن‌جا پولی برای رفتن به سینما دست و پا کند که هم‌زمان، مادرش به او وظایفی محول می‌کند. این شرایط تنگاتنگ و اجباری، سرعت و تلاش او را برای انجام دادن کارها فزونی می‌بخشد:

«گویی آن روز شانس با جو همراه نبود. او کفش‌ها را در یک دست گرفت و بسته رخت را زیر بغل زد و شروع به دویدن کرد و محکم به زمین خورد؛ به طوری که زانویش زخم عمیقی برداشت و بسته لباس‌ها نیز پاره شد. اما خوشبختانه او دستمالی در جیب داشت که با آن، هم اشک‌هایش را پاک کرد، هم دماغش را گرفت و هم خون زانویش را سترد. بعد از مدتی، موفق شده راه بیفتد و بسته پاره و چروک را به مقصد برساند. بعد به سرعت کفش‌ها را به پینه‌دوز سپرد و به طرف رستوران راه افتاد. تقریباً ده دقیقه از وقتش تلف شده بود و زانوی زخمی‌اش، با این‌که دیگر خون‌ریزی نداشت، ولی باعث می‌شد لنگ بزند و به علت درد شدید آن آهسته‌تر راه برود، ساعت شهرداری پنج و نیم را نشان می‌داد و متأسفانه، رستوران ساعت شش بسته می‌شد.» (صفحه ۱۰۵)

رمان خانواده ساکن بن بست، از لحاظ برانگیختن شوق زندگی و ایجاد انگیزه، اثری زیبا و برجسته است. نویسنده با



تعامل به زندگی می‌نگرد و می‌کوشد این حقیقت را که گاهی از بطن طبقه پایین اجتماع، استعدادها و توانایی‌های شگرفی بروز می‌کند، به اثبات برساند. بر این موضوع هم تأکید دارد که آن‌چه واقعاً با واژه زندگی معنا می‌شود، فقط به نمایه بیرونی و سطحی خود زندگی و حضور روزمره آدم‌ها و واقعیت‌ها و حوادث محدود نیست، بلکه اندیشه‌ها و عواطف پنهان و نادیده‌ای است که اگر در انسان - با هر سن و سالی - وجود داشته باشد، زندگی همواره به سمت آینده‌ای بهتر و زیباتر پیش می‌رود و انسان، به عنوان موجود و آفریننده‌ای توانمندتر و مفیدتر، در یک چرخه تکوین و تکامل درونی قرار می‌گیرد.

از دیدگاه «ایو گارنت»، زندگی در تجربه معنا می‌شود و انسان به تعداد تجربی که دارد، زندگی می‌کند: «اما تصمیم به جمع‌آوری قارچ، درست مثل دیروز، هم‌چنان هیجان‌انگیز می‌نمود. به هر حال کیت منصرف نشد، بلکه از رختخواب بیرون خزید و خیلی سریع شروع به پوشیدن جوراب‌هایش کرد.» (صفحه ۴۱)

او به تکرار این تجارب به عنوان بخشی از دوران کودکی و نوجوانی اشاره می‌کند؛ تا جایی که اساساً حادثه و تجربه، شکلی از «بازی‌های سنی» هم جلوه می‌نماید که لازمه بزرگ شدن هستند. آقای واتکینز نیز هنگامی که جیم را به شهر اتول برمی‌گرداند، یادآور می‌شود که در نوجوانی، ماجرای شبیه ماجرای او داشته است. این موضوع، تسلسل فرهنگ و ادامه و انتقال آن را به نسل بعد نشان می‌دهد. خود «بازی‌ها» نیز طی زمان تغییراتی نسبی می‌پذیرند: «من زمانی که کمی از حالای تو بزرگ‌تر بودم، عضو یک گروه شدم که خودشان را سرخ‌دستان خانه‌به‌دوش می‌نامیدند و همه اعضا کارهای خطرناک و عجیب می‌کردیم. خدای من، انگار سال‌ها پیش بود.» (صفحه ۶۷)

موضوع جشن تولد پسر خانم و آقای لارنس که هم‌سن و سال جان هم هست و حضور تصادفی و غیرمنتظره جان در این مراسم که همه شرکت‌کنندگان آن به طبقه مرفه و بالای جامعه تعلق دارند، اشاره‌ای کنایی به وضعیت اسفبار جان و برادران و خواهرانش و نیز جلوه‌ای از آرزوهای پنهان اوست که در برابر دیدگانش برای دیگری اتفاق می‌افتد و او فقط بر حسب تصادف، سهم کوچکی از آن دارد (صفحه‌های ۷۴ تا ۷۷). این محیط، شگفتی او را برمی‌انگیزد:

« او هرگز چنین میز مجلل عصرانه‌ای ندیده بود. ساندویچ‌های اشته‌آور، به شکل هرم در سینی‌های نقره چیده شده بودند. بالای هر کدام از هرم‌ها پرچمی با شعاری متفاوت نصب شده بود. قطعه‌های کوچک نان و کره با توده‌ای شکر صورتی و سبز پوشیده شده بودند؛ دست آخر بیسکویت‌های شکلاتی از بهترین نوع و گران‌ترین مارک موجود، در لفافه آلومینیومی قرار داشتند. در واقع به نظر می‌رسید که هر چیزی که روی میز عصرانه هست، از گران‌ترین مغازه‌ها تهیه شده است.» (صفحه ۷۸)

«گارنت بعداً نشان می‌دهد که در چنین مکانی، حتی نوع سرگرمی‌ها و بازی‌ها و ابزاری که به کار گرفته می‌شوند، بسیار متفاوت هستند. او عملاً با جای دادن این بخش (صفحه‌های ۷۴ تا ۸۱)، به طبقاتی بودن بازی‌ها و سرگرمی‌ها و نیز مقوله فرهنگ، به شکلی هوشمندانه اشاراتی دارد.

او به کودکان و نوجوانان داستانش فرصت می‌دهد تا خود را به نوبت به اثبات برسانند. این موضوع، از فصول رمان



«ایو گارنت»
 در سراسر رمان،
 حتی برای لحظه‌ای
 ذهنیت، عواطف
 و انگیزه‌اش را در
 پردازش کاراکترها
 و یا رخدادها دخالت
 نمی‌دهد و گرچه او در
 قالب راوی دانای کل،
 عملاً در روایت داستان
 نقش دارد، به علت
 اختصاص تمام
 فضای اثر، به خود
 کاراکترها و حوادث،
 کاملاً حضوری
 بیرونی پیدا کرده و
 قضاوت در مورد همه
 چیز را
 به عهده خواننده
 گذاشته است.

که هر کدام به کودکان و نوجوانان داستان اختصاص یافته، پیداست. «گارنت» نمی‌خواهد شخصیت فردی قهرمانانش، تحت‌الشعاع عام‌اندیشی و کلی‌نگری قرار بگیرد و پنهان بماند؛ زیرا در آن صورت، وجوه رئالیستی اثرش کمرنگ می‌شود.
 «جو راجلز» گرچه یک رفتگر و بسیار محتاج است، درست زمانی که آرزو دارد پولی داشته باشد که با آن حداقل یک بچه‌خوک بخرد و پرورش بدهد و نیز همراه خانواده‌اش به برادرش چارلی در لندن سری بزند، میان زباله‌ها پاکتی حاوی چهل و یک پوند (صفحه ۱۱۹) پیدا می‌کند، اما آن را در نهایت صداقت به پلیس می‌دهد (صفحه ۱۲۲) تا به صاحبش برگرداند. نویسنده رمان، با این حادثه داستانی، نوع «فرهنگ و اعتقادات عمیق» خانواده را یادآور می‌شود و در حقیقت، به خواننده می‌گوید فرزندان این خانواده که هر کدام یک یا چند ویژگی دارند، در چنین محیطی پرورش یافته‌اند. او برای کامل کردن این مضمون، به موفقیت چارلی، برادر جو راجلز هم اشاره می‌کند تا این ارزش‌های محتوایی و طبقاتی برجسته‌تر جلوه نماید: چارلی که همانند جو راجلز، رفتگر و از طبقه پایین است و چند سال در مسابقه ابراهرانی رفتگرهای لندن، به عنوان نفر اول برنده شده و جایزه گرفته، باز هم برنده می‌شود.» (صفحه‌های ۱۱۶ و ۱۵۰)

«ایو گارنت» در سراسر رمان، حتی برای لحظه‌ای ذهنیت، عواطف و انگیزه‌اش را در پردازش کاراکترها و یا رخدادها دخالت نمی‌دهد و گرچه او در قالب راوی دانای کل، عملاً در روایت داستان نقش دارد، به علت اختصاص تمام فضای اثر، به خود کاراکترها و حوادث، کاملاً حضوری بیرونی پیدا کرده و قضاوت در مورد همه چیز را به عهده خواننده گذاشته است. کاراکترهای رمان همگی - از والدین گرفته تا خود کودکان و نوجوانان - باورپذیرند و به زیبایی «شخصیت‌پردازی» شده‌اند و حس همدلی و همراهی مخاطب را برمی‌انگیزانند. خواننده این فرصت را می‌یابد تا یک بار، دوران کودکی و نوجوانی‌اش را با نگاه و احساس و اندیشه قهرمانان این رمان، تجربه کند و لذت ببرد.

«ایو گارنت» همه حواس پنج‌گانه را به اضافه حس کنجکاوی به کار می‌گیرد و بی‌آن‌که اسیر واقعیت‌های زندگی روزمره شود، همه چیز را با تخیل و حس‌آمیزی پردازش می‌کند و همین سبب شده که رمان از لحاظ بصری، بسیار برجسته باشد. اکثر صحنه‌ها، حوادث و آدم‌های این رمان، به شکلی صمیمی و حس‌آمیز قابل تجسم هستند و مخاطب، اغلب خود را کنار آن‌ها و در محیط وقوع حوادث احساس می‌کند.

پیرنگ و روابط علت و معلولی حوادث داستان نیز حساب شده است و جای هیچ سؤالی نمی‌گذارد. خواننده جوان و حتی بزرگسال، همه چیز را باور می‌کند و به علت مهارت نویسنده در نشان دادن آدم‌ها و رخدادها، همه آدم‌ها، عناصر و اجزای داستان را از نزدیک می‌بینند و با آن‌ها می‌آمیزد تا جایی که تجارب قهرمانان رمان را از آن خود می‌کند.

در رمان **خانواده ساکن بن‌بست**، فقری که بین همه اعضای خانواده تقسیم شده، عاملی برای وابستگی و ارتباط تنگاتنگ و عاطفی آن‌هاست. هر کدام از بچه‌ها در یک چرخه تسلسلی، به نوبت پوشاک و کفش‌های فرد بزرگ‌تر از خودش را که کوچک شده و برای او مناسب است، می‌پوشد و به همین ترتیب، بعداً هر آن‌چه از او بماند نیز به دیگری می‌رسد. در نتیجه، از لحاظ ظاهری هم مدام به جامه هم درمی‌آیند و این شرایط، آن‌ها را بیشتر به هم مربوط و نیازمند کرده است. باید یادآور شد که هدف «گارنت»، زیبا و طبیعی جلوه دادن فقر نیست. او به تلاش و ویژگی‌های ذاتی افراد این خانواده، برای حل معضل فقر نظر دارد که با توجه به خصایل و خصایص‌شان، نه تنها رقت‌انگیز و ترحم‌انگیز به نظر نمی‌رسند، بلکه به میزان قابل توجهی پُرشناخت، با انرژی و دوست‌داشتنی هستند و حتی تا حد «الگو شدن» پیش می‌روند.

در این رمان، افراد خانواده، مخصوصاً بچه‌ها



هر کدامشان یک «حادثه» مهم تلقی می‌شوند و از لحاظ زیبایی‌شناختی، هر کدام زمینه‌ساز یک «داستان کوتاه» زیبا هستند:

« اینک او می‌توانست ماجرایش را آغاز کند. پس مستقیم به طرف سینمای بزرگ شهر رفت. خانم همسایه‌شان در حالی که روی زانو و دستش خم شده بود، مرمهای کف سالن را می‌سایید.

جو راجلز گفت: «صبح به خیر خانم هر.»

خانم هر گفت: «صبح تو هم به خیر. امروز صبح انگار خیلی زود بیرون زده‌ای. بعد از ظهر برای دیدن فیلم رنگی می‌آیی؟»

جو سرش را به علامت نفی تکان داد. خانم هر گفت: «پول نداری، ها؟ خوب اشکال ندارد. باشد برای دفعه دیگر. شنیدم می‌گفتند که دو هفته بعد یک فیلم رنگی دیگر نمایش خواهند داد.»
جو با خود اندیشید، دو هفته دیگر زمانی مثل ابدیت است. او حتی نمی‌تواند تا همین امروز بعد از ظهر هم صبر کند.» (صفحه ۱۰۹)

نوشتن چنین رمانی، بدون آگاهی دقیق از روان‌شناسی گروه سنی کودک، نوجوان و حتی بزرگسال و شناخت خصوصیات رفتاری و دغدغه‌های درونی آن‌ها ممکن نیست. در هیچ جای داستان، این حس و اندیشه که مثلاً فلان بخش رمان با گروه‌های سنی فوق‌جور در نمی‌آید یا سنخیتی با دنیای آنان ندارد، به ذهن مخاطب خطور نمی‌کند. نویسنده با دوراندیشی و هوشمندی، توانسته واکنش‌های رفتاری بیرونی و ذهنیت‌ها و تأملات حسی و عاطفی شخصیت‌ها را به خوبی نمایان سازد. تفاوت‌هایی که در دغدغه‌ها و احساسات آن‌ها و در نوع دلبستگی‌هایشان وجود دارد، هر کدام از این کودکان و نوجوانان را در همان گروه سنی خویش قرار می‌دهد و با این‌که تعدادشان زیاد و «هفت» نفر است، اما ارزیابی و تحلیل روان‌شناختی دقیق آن‌ها، سبب می‌شود که خواننده، هر یک را با همان شاخصه سنی، نوع عواطف و واکنش‌های رفتاری و ذهنی‌اش محسوس کند و واقعی بیندارد.

یکی از ویژگی‌های رمان **خانواده ساکن بن‌بست**، اثر «ایو گارنت»، بیرونی و عینی کردن ذهنیات پنهان قهرمانان داستان است. نویسنده هیچ ذهنیت یا احساس درونی را نادیده نگرفته و آن را به کمک واکنش رفتاری که مناسب سن و سال هر یک از کودکان و نوجوانان باشد، عینی و به شیوه‌ای رئالیستی آشکار کرده است. خواننده به خوبی درمی‌یابد که مثلاً فلان کودک یا نوجوان، چند سال و چه مشخصاتی دارد، ذهنیات او چیست، چه قدر عاطفی است، نسبت به حوادث چه واکنشی‌هایی نشان می‌دهد و هنگام گرفتار شدن در تنگنا، چگونه و تا چه حد برای رهایی خویش تلاش می‌کند. پیام‌دهی داستان، بر حسب موقعیت‌های متغیر کاراکترها، کم و زیاد می‌شود و از درون خود حوادث شکل می‌گیرد. سیر حوادث نیز هر چند به شکلی خطی پیش می‌رود، واحد یگانه نیست، بلکه به گونه‌ای شبکه‌ای و چندگانه و به نوبت ادامه پیدا می‌کند و سرانجام، از طریق تجمع آن‌ها، رمان شکل نهایی‌اش را می‌یابد. این سادگی ساختار، با ساده بودن دیالوگ‌ها و بیان روانی جور درمی‌آید و در کل، به یکپارچگی رمان کمک کرده است.

موضوع رمان **خانواده ساکن بن‌بست**، بسیار دم‌دستی است، اما «ایو گارنت» با هوشمندی، از همین موضوع ساده و معمولی، رمانی می‌آفریند که تمام شاخصه‌های یک اثر گیرا و زیبا را داراست. رمان به یک خانواده پر جمعیت و فقیر می‌پردازد (و نویسنده به هر کدام از اعضا، مخصوصاً بچه‌ها، فرصت می‌دهد متناسب با سن و سال و جنسیت‌شان، حوادث زیبایی دوره سنی خود را بیافریند و واقعاً زندگی کنند. در این زمینه، بازآفرینی واقعیت و نیز تخیل خلاق نویسنده، حائز اهمیت است. ذهن او دقیقاً در اختیار خواسته‌ها و آرزوهای کودکان و نوجوانان داستان است. گرچه کل حوادث، به یک محدوده زمانی مربوط می‌شود، بر اساس آن می‌توان بقیه لحظه‌ها و روزهای‌شان را نیز به تصور درآورد. رمان با تصاویری که نویسنده از زندگی واقعی این خانواده ارایه می‌دهد، تأثیرات عشق و علاقه، هیجان، تحرک زیاد و اخلاق و وظیفه‌شناسی را در همان محدوده و در قالب الزامات زندگی کاراکترها به اثبات می‌رساند. خواننده، شیرینی و لذت انواع تجارب معمولی، خاص و یا خطرناک و دشوار شخصیت‌ها را احساس می‌کند و همه را برآیند تعریف مجمل و زیبایی از خود زندگی می‌داند.

«ایو گارنت» اثرش را با شوخ‌طبعی و نشاط پردازش کرده است و رگه‌ای طنز در لحن او وجود دارد که اثر را به شکل تلویحی و کنایه‌آمیز و حتی تا حدی پارادوکس در پیش می‌برد؛ او نشان می‌دهد که کودکان و نوجوانان داستان، برای اثبات حضور و بودن‌شان در جامعه طبقاتی انگلستان، همواره هر حادثه، عمل و ذهنیتی را تجربه می‌کنند و از نظر انسانی، جایگاهی هم‌ارز و حتی بالاتر از هم‌سالان خود داشته باشند.

یکی از

ویژگی‌های رمان

خانواده ساکن

بن‌بست،

اثر «ایو گارنت»

بیرونی و عینی

کردن ذهنیات پنهان

قهرمانان داستان

است. نویسنده

هیچ ذهنیت یا

احساس درونی را

نادیده نگرفته و

آن را به کمک

واکنش رفتاری که

مناسب سن و سال

هر یک از کودکان

و نوجوانان باشد،

عینی و

به شیوه‌ای

رئالیستی

آشکار کرده

است.